

راه ها و روش های تبلیغ و ترویج کمونیستی (بخش دوم)

نکاتی که باید در تبلیغ و ترویج در نظر بگیریم

رنگ و لعاب بحث را می توان تغییر داد ولی محتوای بحث نباید رنگ عوض کند

چه خوب می شد اگر به هنگام تبلیغ و ترویج مستقیم و رو در رو و گسترده با مردم می توانستیم آشکارا همه دیدگاه ها و مواضع سیاسی و عقیدتی و پرچم تشکیلات خود را جلو بگذاریم. متأسفانه شرایط استبدادی حاکم و اصول پنهانکاری که برای تضمین ادامه کاری فعالیت کمونیستی باید از آن پیروی کرد، معمولاً این اجازه را به ما نمی دهد. البته بسیاری از ما در مقاطع معین و با افراد یا در جمع های معین، تجربه این را داشته ایم که به نام کمونیسم و تشکل کمونیستی نظرات و برنامه خود را ارائه دهیم. در این حالت، دستاوردهای خوبی هم به دست آورده ایم و چه بسا چند مبارز پیشرو نیز با همین شیوه، خیلی سریع و سراسر جذب ایده ها و آرمان های ما شده اند. البته تبلیغ علم انقلاب در اعلام اینکه ما کمونیستیم خلاصه نمی شود. برخی اوقات اعلام آشکار این مساله می تواند کل فعالیت ما و امکاناتی که برای حرکت انقلابی مستمر در محیط های کار یا سکونت توده ها ایجاد شده را زیر ضربه ببرد. باید خاص بودن شرایط متفاوت را درک کرد. بعضی وقت ها لازم است که رنگ و لعاب بحث را عوض کنیم. البته این نکته فقط منحصر به موقعیت امنیتی ما تحت استبداد خشن حاکم نیست؛ برخی اوقات که درگیر یک فعالیت جبهه متحدی و همکاری مبارزاتی با تشکل ها و عناصر گوناگون هستیم نیز باید بدانیم که وقتی از زبان این اتحاد سخن می گوئیم، چارچوب و لحن معینی را باید رعایت کنیم که الزاماً همه مواضع ما را در بر نمی گیرد، هر چند که با اصول و جهت گیری های اساسی ما هم نباید در تضاد قرار بگیرد.

این یک تضاد غیر قابل اجتناب است که حتی وقتی کارها را خوب انجام می دهیم باز هم بروز می کند. برخی رفقا در موقعیتی قرار دارند که از جانب یک جنبش توده ای صحبت می کنند اما برای گروهی از افراد روشن است که گرایش سیاسی و تشکیلاتی آنان چیست. چگونه می توانیم این تضاد را به شکلی صحیح حل کنیم که هم به تقویت تلاش های ما در ارتباط با اتحادها و همکاری های انقلابی بینجامد و هم خط و موقعیت تشکل کمونیستی ما را تقویت کند؟ این کار ساده ای نیست. توانایی صحبت کردن در سطوح مختلف، یعنی سطح اتحاد و همکاری و سطح خط مستقل کمونیستی، ساده نیست. باید بتوانیم در سطوح مختلف صحبت کنیم اما مثل این نباشد که داریم از دو طرف دهانمان حرف می زنیم. اینطوری حرف زدن یعنی مبهم و بریده بریده سخن گفتن. اینطوری هیچکس نمی فهمد که واقعا چه می گوئیم و چه می خواهیم. این کار نه به درد اتحاد و همکاری انقلابی می خورد و نه دورنما و اهداف تشکل کمونیستی را تقویت می کند. معمولاً مبهم حرف زدن، سرآغاز و نشانه فرصت طلبی سیاسی است. یعنی حفظ اتحاد خود با نیروهای دیگر و یا حفظ بندهای خود با توده های مخاطب، بدون در نظر گرفتن محتوای بحث و اهداف و جهت گیری های نهایی، به خودی خود تبدیل می شود به هدف ما. در سطوح

مختلف صحبت کردن کار سختی است اما ممکن است. باید در این کار تبحر پیدا کنیم. نباید بگذاریم که تضاد میان دو سطح کمونیستی و اتحاد دمکراتیک انقلابی، آنتاگونیستی شود.

مسئله این تضاد تا حد زیادی به فعالیت عمومی سیاسی ما در گسترش مبارزه و تشکل توده ای برمی گردد. با این کار است که «میدان» بیشتری برای ارائه خط و نقش مستقل حزب کمونیستی فراهم می شود. و نمی گذارد که تمایز میان حزب و تشکل های و جنبش های جبهه متحدی مخدوش شود. در مجموعه فعالیت های سیاسی، مسئله اینست که تضاد میان جنبه «جبهه متحد» با جنبه «تحت رهبری پرولتاریا» را چگونه حل می کنیم. این کار همیشه سخت است. هر قدر هم جنبش های توده ای و تشکل های توده ای وسیع تر درست کنیم تا برای تبلیغ و ترویج خط و نقش مستقل کمونیستی «فضا» ایجاد شود، و در چنین فضایی مرز تمایز میان حزب و آن تشکل ها و جنبش توده ای مخدوش هم نشود، باز هم این خطر وجود دارد که این دو عرصه فعالیت ما در تضاد آنتاگونیستی با هم قرار بگیرند. برای تبحر یافتن در این کار باید مرتبا و بطور منظم خط و سیاست حزب کمونیستی را به کار بندیم و دیالکتیک میان پراتیک - تئوری - پراتیک را برقرار کنیم. باید به کلکتیو و ساختار حزبی اتکا کنیم، و نقش ها و ابتکار عمل های فردی خود را بر این پایه و در این چارچوب به صحنه بیاوریم.

مخاطب ما یکی دو نفر نیستند، ما با میلیون ها نفر طرفیم

نکته بعدی بحث اینست که ما نباید فقط برای «جماعت خود موعظه کنیم» بلکه باید برای توده های میلیونی حرف بزنیم. اما روشن باشد که «موعظه برای جماعت خود» کار مهمی است. مائو در سخنرانی های ینان می گوید که کادرها نیازهای سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی خاص خود را دارند که از نیازهای توده ها متفاوت است. زیرا کادرها از سطح شناخت و تکامل سیاسی و ایدئولوژیک بالاتری برخوردارند. مائو در آن بحث، نکته فوق العاده مهمی را خاطر نشان می کند. او می گوید پاسخگویی به نیازهای کادرها نهایتا به معنای پاسخگویی به نیازهای توده هاست. زیرا نقش کادرها اینست که خط را جلو بگذارند، توده ها را بسیج کنند، و سیاست را به تبلیغ و ترویجی مفهوم و ملموس برای توده ها تبدیل کنند تا خط حزب بتواند به سیاست توده ها تبدیل شود. بنابراین «موعظه برای جماعت خود» مهم است تا نیازهای کسانی که به آرمان کمونیستی پایبند هستند پاسخ بگیرد. تا سطح آنان بالاتر برود و قابلیت بیشتری برای انجام فعالیت انقلابی و پیشبرد پروسه پراتیک - تئوری - پراتیک بدست آورند. اما این کافی نیست و به طور کلی، عمده کار ما هم این نیست.

به علاوه، مخاطب ما نباید فقط پایه اجتماعی خودمان باشد. مثلا این درک رایج در بین بخش هایی از فعالین جنبش کارگری کاملا اشتباه است که انگار روی سخن کمونیست ها فقط و فقط باید با کارگران باشد. این درک هم اشتباه است که انگار کمونیست ها وظیفه دارند احساسات خود به خودی کارگران را منعکس کنند. بگذارید مساله را به شکلی تحریک آمیز و چالش برانگیز مطرح کنیم: کمونیست ها باید روی بخش های گسترده ای از جامعه تاثیر بگذارند، منجمله روی کسانی که به لحاظ استراتژیک جلب «بیطرفی دوستانه» آن ها مهم است. هر چند که

این بخش از مردم در حال حاضر ممکنست خود را به سیاست ها و قطب های بورژوازی و لیبرالی و یا اپوزیسیون مرتجع مذهبی (سبز) نزدیک ببینند و از آن ها دنباله روی کنند.

مثالی بزنیم: فقر و بیعدالتی و تحقیر طبقاتی و ملی و مذهبی یک واقعیت آشکار در جامعه ماست که میلیون ها نفر از آن در رنجند. در توضیح علل این واقعیت، نیروهای مرتجع حاکم و یا اپوزیسیون بورژوازی انواع و اقسام تئوری ها و تفسیرهای غیر علمی و گمراه کننده را جلو می گذارند. الان بیش از 30 سال است که هیئت حاکمه اسلامی علت همه بدبختی ها را «شرایط ویژه» ای معرفی می کند که نتیجه تحریم و فشار و توطئه دشمن خارجی است. یا بسیاری از اصلاح طلبان مغضوب در جمهوری اسلامی، همه بلاهایی که بر سر مردم می آید را به بی عرضگی یا نابلدی و بیسوادی جناح حاکم ربط می دهد. بخش بزرگی از اپوزیسیون رژیم، صرفا روی دزدی ها و «اقدامات مافیایی و فراقانونی» گروه کوچکی از ملایان و سرداران سپاه انگشت می گذارد. در این نوع تحلیل، تنها چیزی که تغییر می کند نام شخصیت های دزد و مافیایی در راس جمهوری اسلامی است: یک روز ام الفساد می شود رفسنجانی و روز دیگر خامنه ای و مجتبی. قدرت های امپریالیستی و رسانه هایشان هم وقتی که می خواهند وضعیت ایران را تشریح کنند، مشکلات مردم را در ناهمخوانی سیاست گذاری های دولت ایران با معیارها و جهت گیری های مطلوب «جامعه جهانی» می دانند. واقعیت اینست که در همه این توضیح ها و تشریح ها و تفسیرها، گوشه هایی از واقعیت هر چند پراکنده و گاه تحریف شده به چشم می خورد. اما واقعیت بزرگتر و اساسی اینست که در پشت همه این اطلاعات راست و دروغ، افشاگری ها و داستان پردازی ها، رشته های ارتباط و پیوند درونی مشکلات و مصائب جامعه ایران با ماهیت و کارکرد بنیادین نظام سرمایه داری پنهان می ماند. آنچه نباید دست کم گرفته شود، تاثیر همین «پنهانکاری» بر ذهنیت عامه است. کم نیستند کسانی که زیر بمباران تبلیغی و ترویجی دائمی نمایندگان و مدافعان رنگارنگ نظام طبقاتی، به تحلیل های سطحی از اوضاع و ریشه بدبختی و فلاکت حاکم عادت می کنند و در نتیجه ذهنشان آماده پذیرش تغییرهای سطحی و راه های ناقص و بی سرانجام برای حل مشکلات توده های مردم می شود.

در مقابل همه اینها، تبلیغ و ترویج کمونیستی ما باید به حد امکان عمیق و همه جانبه و به حد کافی گسترده و پر مخاطب باشد. کار به این سادگی ها نیست که به مردم بگوییم «نه، حرف های این ها غلط است، و حرف ما درست است.» بلکه ما باید بتوانیم به درستی همه واقعیات آشکار و پنهان جامعه، همه تضادها و جوانب و زوایای نظام را به طور علمی تشریح کنیم و «در قالب دیگری بریزیم». یعنی نشان بدهیم که این نتیجه عملی و منطقی کارکرد نظام سرمایه داری حاکم بر ایران در چارچوب یک دنیای سرمایه داری در مرحله امپریالیستی اش است. و بر این پایه، نگاه مردم را به سمت تنها راه حل واقعی که منطبق بر منافع توده های وسیع مردم یعنی انجام یک انقلاب آگاهانه کمونیستی با هدف برقراری سوسیالیسم و نهایتا کمونیسم در سطح جهانی برگردانیم. برای این کار ما باید علیه جریان خودرویی و دنباله روی، علیه تعصبات و کج اندیشی ها و توهمات که در خدمت منافع طبقات استثمارگر و ادامه حیات نظام طبقاتی قرار دارد پیگیرانه مبارزه کنیم.

يك مثال ديگر: تفكر صدقه دادن و صدقه گرفتن را در نظر بگيريد. اين تفكرى است كه به ويژه در سال هاى اخير از سوى رژيم اسلامى زياد تبليغ شده است. حتى مى توان گفت كه بعضى از تدابير مالى و برنامه هاى اقتصادى دولت را در چنين قالب و رنگ و لعابى عرضه مى كنند. احكام شرعى و عرف اسلامى از يك سو «انباشت ثروت از راه هاى حلال» را مجاز و مطلوب مى شمرد و از سوى ديگر، «انواع و اقسام نذر و صدقه دادن» را به عنوان راه تعديل فقر و ثروت در جامعه معرفى مى كند. اين تفكرى عوامفريبانه و خودفريبانه است كه ماهيت و كارکرد واقعى نظام حاكم را مى پوشاند. بر بهره كشى انسان از انسان و توليد ارزش اضافه از طريق به كارگيرى سرمايه دارانه نيروى كار انساني به عنوان مركز و محور نظام طبقاتى پرده مى اندازد. با رواج يافتن همين تفكر صدقه اى است كه در ديد بسيارى از مردم طرح ويرانگرانه اى مثل «هدفمند كردن يارانه ها» توجيه مى شود تا بى توجه به اهداف و نتايج فلاكت بار آن، چشم و دهان خود را به سمت دست دولت بگردانند و منتظر صدقه ماهانه «چند ده هزار توماني» و وعده هاى سرخرمن «چند ميليون توماني» بنشينند. با رواج يافتن همين تفكر است كه خيلى ها از سر نيكوكارى، راه نجات تهيدستان و محرومان را در انداختن چند اسكناس در صندوق صدقه مى بينند، وجدان خود را راحت مى كنند و اندیشه تلاش براى ايجاد يك دگرگونى انقلابى كه پديده هاى مثل فقر و فلاكت و تبعيض را ريشه كن كند اصلا به ذهنشان راه نمى يابد. در مقابل، ما بايد در تبليغ و ترويج خود نشان دهيم كه ثروت هاى موجود واقعا از كجا مى آيند؟ چه كسى آن ها را مى آفريند؟ چه كسانى به بهاي فقر و فلاكت ديگران زندگى مى كنند؟ ثروت جامعه و ثروتى كه در سطح بين المللى در گردش است چگونه توليد شده است؟ ما بايد نشان دهيم كه تا نظام جهانى سرمايه دارى هست همه اين مصائب و مشكلات هم خواهد بود. و تفكر نذر و صدقه مثل چشم بندى است كه نمى گذارد مردم اين واقعيات را ببينند و در نتيجه نخواهند توانست راه حل را پيدا كنند. تفكر نذر و صدقه، روحيه نياز به آقا بالا سر داشتن (دولت صدقه ده)، و آقا بالا سر بودن (ترحم و لطف نسبت به استثمار شدگان و ستمديدگان) را مرتبا توليد و بازتوليد مى كند.

مطرح كردن آلترناتيو انقلابى بخشى جدايى ناپذير از تبليغ و ترويج است

در جامعه ما منجمله در ميان كارگران و قشرهاى تحتانى كم نيستند كسانى كه فكر مى كنند كشورهاى پيشرفته سرمايه دارى امپرياليستى بهشت برين هستند. رسانه هاى غربى در اين زمينه خيلى آگاهانه عمل مى كنند. آن ها در عرصه هاى مختلف مرتبا به مقايسه جوانب مختلف زندگى و كار و فرهنگ در جمهورى اسلامى با كشورهاى غربى مى پردازند و با استفاده از چهره تاريك و قرون وسطايى و فقر زده ايران ايده ال بودن وضعيت خود را اثبات مى كنند. در مقابل، رسانه هاى دولتى ايران هم اطلاعات راست و دروغ در مورد تضادها و معضلات در غرب امپرياليستى را به هم مى بافند تا چنين وانمود كنند كه مردم ايران خيلى خوشبخت تر و شادتر از مردم غرب زندگى مى كنند! هر دو طرف اين تبليغات، بر يك واقعيت اساسى پرده مى افكند: اين كه جامعه استبدادى و فقر زده اى مثل ايران و جوامع مرفهى مثل دمكراسى هاى غربى هر دو جزى از يك نظام جهانى واحدند. موقعيت هر يك از اينها در ارتباط مستقيم با موقعيت و كارکرد طرف ديگر قرار دارد. اين ها

علیرغم تضادها و کشمکش های سیاسی و ایدئولوژیک واقعیشان، در یک تقسیم کار بزرگ و پیچیده جهانی، نقش ها و جایگاه های متفاوتی به عهده دارند. یک جنبه مهم دیگر این تبلیغات دو سویه اینست که می خواهد به توده های مردم این را القاء کند که در دنیا فقط همین دو آلترناتیو وجود دارند و طبقات محکوم خواه در جمهوری اسلامی و کشورهای استبدادی و عقب مانده دیگر، خواه در دموکراسی های امپریالیستی، مجبورند که حق را به یکی از این دو بدهند و با یکی از همین ها سمت گیری کنند. بنابراین، یک جزء اساسی و تفکیک ناپذیر از تبلیغ و ترویج کمونیستی ما باید معرفی مناسبات و نظام و جامعه آلترناتیو انقلابی در برابر این دو آلترناتیو منسوخ باشد. این یعنی تبلیغ و ترویج مفهوم، مطلوب بودن و امکان پذیر بودن سوسیالیسم و کمونیسم به صد زبان و هزار تدبیر. نه یک تبلیغ و ترویج محدود و خشک و کلیشه ای. نه معرفی سوسیالیسم به عنوان کندوی عظیمی که نقش آن ارائه امکانات اقتصادی و رفاهی به مورچگان کارگر است. نه معرفی کمونیسم به عنوان یک بهشت موعود و حسن ختامی بر سرزندگی و تلاش و مبارزه و تضاد.

علیرغم تبلیغات کرکننده بخش وسیعی از اقشار میانی و رشکستگی این نظام و مناسبات و ایدئولوژی آن را حس می کنند. و بدنبال یک چیز دیگرند و بخاطر همین در ابتدا بسوی هر چیزی که ”متفاوت“ باشد می چرخند. ما باید بطور مستدل و قانع کننده نشان دهیم که مسابقه دیوانه کننده ای که اکنون توسط ”انقلاب تکنولوژی بالا“ در آمریکا و اقتصاد جهانی تشدید یافته است، **کاملاً غیر ضروری** است. این نکته بسیار مهمی است: به مردم گفته می شود که ”بخاطر اقتصادی جهانی و رقابت ما باید کمپانیها را کوچک کنیم، مشاغل را حذف کنیم“. ما باید جلو برویم و بگوئیم این **کاملاً مزخرف** است. اصلاً چنین چیزی ضروری نیست. به ثروتی که توسط مردم جهان تولید شده است نگاه کنید. ببینید که اگر مردم و ابزار از دست مناسبات تولیدی و روبنای اینها، از دست نظام اینها، رها شوید چقدر می توانند ثروت تولید کنند. برای تولید ثروت اصلاً لازم نیست که مردم جهان گرسنگی بکشند، تحت شرایط سببانه استثمار شوند، و اقشار میانی این طور از کار اخراج شوند. اینها کاملاً غیر ضروری است. برای تبلیغ و ترویج اینها ما باید راهای موثر و قدرتمند زیادی پیدا کنیم تا حقیقت اینها و گریز ناپذیر نتیجه گیری هایمان را بطور غیر قابل انکار نشان دهیم. و می توانیم.

پاسخ ما به مسائل باید سریع و به موقع باشد

نکته آخر به پاسخگویی به موقع مربوط می شود. شرایطی پیش می آید که ما مجبوریم در جا و بدون آمادگی قبلی پاسخ بدهیم. در چنین مواردی حتی اگر هنوز آماده ارائه یک تحلیل عمیق و همه جانبه نیستیم، باید سعی کنیم به جوهر مسئله برخورد کنیم تا بتوانیم تا تنور داغ است نان را بچسبانیم و به قول لنین، مچ دشمن را در حین دزدی بگیریم. اینطور می توانیم یک موضع پایه ای جلو بگذاریم تا طی یک پروسه محک و صیقل بخورد و عمیق تر بشود. ما نباید در مقابل وقایع سریع و ناگهانی فلج بشویم و بگوئیم حالا که به حد کافی در موردش نمی دانیم یا هنوز بحثمان منسجم نشده، پس حرفی نزنیم و موضع نگیریم. روشن است که ما نمی خواهیم موضع اشتباه بگیریم یا جهت گیری اشتباهی را تبلیغ کنیم. بنابراین باید درک کافی از اوضاع داشته باشیم و به قلب مسئله بزنیم. اما

هیچ راهی وجود ندارد که به طور مطلق تضمین کند اشتباهی رخ نخواهد داد. هیچ راهی وجود ندارد که بحث ما کامل و بی نقص باشد. باید از اشتباهات بیاموزیم. اصل اینست که باید توان پاسخگویی سریع به مسائل را پیدا کنیم و میچ دشمن را به موقع بگیریم. بعد به مرور در مورد هر آن مسائل مطالعه کنیم و به تحلیلی کامل تر و همه جانبه تر برسیم.

در این زمینه هم خوبست به سخنرانی های مائو در ینان رجوع کنیم. او در مورد حیطه هنر و فرهنگ می گوید: توده ها به «ذغال در روز برفی» نیاز دارند و نه «نقش گل بر پارچه زربفت». مائو این حرف را در بحبوحه جنگ طولانی با همه مشکلاتی که برای توده ها به دنبال داشت می زند. بدون اینکه بخواهیم درکی محدود و فایده گرایانه از هنر و فرهنگ و نقش آثار هنری ارائه کنیم، باید بر واقعیت موجود در بحث مائو انگشت بگذاریم که در آن زمان نیازهای روحی و فرهنگی مردم در مناطق جنگی با آثار پرداخت شده و تجملی رفع نمی شد، بلکه آثاری را می طلبیدند که نیازهای پایه ای شان را در آن شرایط پر تلاطم و دشوار که فاصله زندگی و مرگ بسیار کوتاه بود پاسخ بدهد. البته عرصه هنر را نمی توان فقط به آثار گزینشی و فایده رسان به اوضاع روز و یا آثار «سفارشی» محدود کرد. به همین ترتیب، نمی توان و نباید راه خلاقیت و سر کشیدن ذهنیت هنری و فرهنگی به فضاهای غیر ملموسی که ربط مستقیم به شرایط و تضادهای سیاسی روز ندارند را بست. اما این هم واقعیتی است که در هوای توفانی و زمستانی خیلی بیشتر به ذغال نیاز داریم و لازم است که به مسائل سریع جواب بدهیم. بسیار مهم است که مبلغان و مروجان کمونیست نه فقط با مسائل و موقعیت و روحیات کسانی که مخاطب عمده و مستقیم شان هستند آشنا باشند بلکه با شرایط بخش های گوناگون مردم آشنا باشند. نه تنها لازم است که به اوضاع ایران و وقایع و تحولات مهمش آگاه باشند بلکه تاریخ و مسائل بین المللی را هم بشناسند. نه فقط آثاری که مستقیما به موضوع کارشان مربوط است را مطالعه کنند بلکه مطالعات خود را به زمینه های مختلف تاریخی و فلسفی و علمی و فرهنگی و هنری بسط دهند. نه فقط آثار تنوریک مارکسیستی و خط و تحلیل های حزب کمونیستی را پیگیرانه بخوانند بلکه از خطوط و تحلیل های دیگران هم آگاه باشند. باید توانایی خود در سخن گفتن و نوشتن را مرتبا بالا ببریم. البته، همه ما باید برای تدوین و تکامل خط و سیاست بر جنبه کلکتیو در حزب و شکل کمونیستی و مناسبات سانترالیستی دمکراتیک آن اتکاء کنیم. این شامل تحلیل از مسائل و وقایع مهم هم هست. از این نظر، نشریه حزبی یک نقش محوری ایفا می کند. به عبارت دیگر، مسئله این نیست که افراد صرفا قابلیت های فردی خود را بالا ببرند یا بدتر از آن، «خط خود» را تدوین کنند. در واقع، قابلیت پاسخگویی سریع و به موقع به مسائل دقیقا به معنی قابلیت به کارگیری علم کمونیسم و خط حزب در انجام این کار است. اما در این چارچوب، تک تک ما باید توانایی خود را در به کار بستن دیدگاه و خط و سیاست های کمونیستی در مورد مسائل و وظایف خاص بالا ببریم و بر پایه خط شکل کمونیستی دست به ابتکار عمل بزنیم. مبنای این کار، اتکاء به بینش ماتریالیستی دیالکتیکی و متدولوژی علمی و انقلابی است.

خط کمونیستی را هم باید جسورانه جلو گذاشت و هم قانع کننده

ما باید خصوصیات مخاطبان متفاوت را بدانیم. مثلا در صحبت از ستم جنسیتی، ستم ملی و ستم مذهبی و چگونگی ارتباط این ستمگری ها با خصلت عمومی نظام و نیاز به انقلاب و چگونگی انقلاب، باید بدانیم چه چیزهایی هست که توده های ستمدیده نمی توانند به شکل خودبخودی درکش کنند. شاید قانع کردن کسانی که از ستم های روزمره در رنجند نسبت به این واقعیت چندان سخت نباشد که: «شما از وضع موجود راضی نیستید.» بنابراین چیزی که آنان احتیاج دارند رساندن سریع بحث به قوای محرکه درونی نظام حاکم و چرایی وضع کنونی است. این یعنی توضیح و ربط ستمی که می کشند با سایر ستمگری های موجود در جامعه و جهان و با تضادهای بنیادین کل نظام. این یعنی ارائه راه حل همه ستمگری ها که انقلاب کمونیستی است. البته نکات بالا را نباید با همین الفاظ و اصطلاحاتی که در چند این جمله فشرده به کار بردیم با مردم مطرح کرد! بلکه باید به شیوه ای تبلیغ و ترویج کنیم که این حرف ها برایشان معنی پیدا کند. نباید یک مشت مقوله و مفهوم را بر سرشان خالی کنیم. باید این مفاهیم را به شکلی زنده و جزء به جزء جلو گذاشت. زبان ما به هنگام تبلیغ و ترویج باید با زبانی که مارکسیست ها بین خود به کار می برند فرق داشته باشد. ما در مواجهه با توده های مردم متاسفانه کمتر به افرادی بر می خوریم که مقولات کمونیستی را بدانند و با ما بر سر تعاریف و معیارها توافق داشته باشند. بنابراین در ارتباط با آنان، همان تشبیه مائو که در بخش قبلی بحث مطرح کردیم مطرح است: «بالا بردن یا بلند کردن سطل». یعنی باید از سطح آنان آغاز کنیم و ارتقاء شان بدهیم. پیش از هر کار، باید مخاطبان خود را بشناسیم. مقداری تحقیق و مطالعه کنیم. با افرادی که آنان را می شناسند صحبت کنیم. تا می شود بیاموزیم و سپس سعی کنیم که در تماس مستقیم، یعنی حتی در حین رو در رو نشستن با مردم، تلکسوپ بیندازیم و ذهن مخاطبان خود را «بخوانیم».

همه این کارها مهم است اما مهم ترین مساله اینست که بتوانیم واقعا به قلب تضادها بزنییم و آن ها را به شیوه ای زنده به مخاطبان ارائه کنیم. باید بتوانید اتصال و رابطه میان مسائل خاص را با ملاحظات و اهداف استراتژیک نشان بدهیم. در تبلیغ و ترویج نباید از تعاریف شروع کرد. باید از واقعیات شروع کنیم. به هیچ وجه نباید از شعارها و عبارات و کلماتی که برای مخاطبان ما بیگانه است شروع کنیم. علاوه بر تشریح تضادها باید بتوانیم مخاطب را در کشف واقعیت و عمق این تضادها گام به گام با خود همراه کنیم. بنابراین، نباید از روی نکات مهمی که در این دوره و در این موقعیت مشخص وجود دارد بپریم و حذفشان کنیم. البته بحث این نیست که باید از سیر تا پیاز را مطرح کرد. چون آن وقت مجبوریم تا ابد حرف بزنییم. مردم از بحث های طولانی خوششان نمی آید. وقتی می گوئیم مردم را در تشریح تضادها با خود همراه کنید منظورمان اینست که باید به شکل زنده جوهر درونی پدیده ها و ارتباط متقابل آن ها را نشان داد. مثلا نشان داد که کشتار زندانیان سیاسی در دهه 1360، یا سرکوب جنبش زنان، گسترش خرافه و مخالفت با علم و دانشگاه سکولار، دستگیری فعالان جنبش کارگری، قتل نداها و سهراب ها، و شکنجه و تجاوز در کهریزک ها و... چه جنبه هایی از خصائل ذاتی نظام حاکم را نشان

می دهد و ربط هر يك از اینها با سایر جوانب ستم و استثمار چیست و چرا باید دست به یک انقلاب اجتماعی واقعی زد.

منظور ما از گام به گام همراه کردن مخاطب این است. باید بتوانیم هر چقدر که در هر فرصت معین امکانش هست این کار را انجام بدهیم. حتی اگر قرار است پنج دقیقه حرف بزنیم و «مختصراً» تبلیغ کنیم، باید تصمیم بگیریم که تضاد عمده چیست و از چه طریق می توان آن را برجسته کرد. باید بدانیم که رهنمود عمده ما برای مردم چیست و چگونه می توان آنان را متوجه این رهنمود کرد. اگر هم امکانی چند ساعته فراهم آمده، خیلی بیشتر می توانیم این کار را انجام دهیم. خیلی بیشتر می توانیم رشته های پیوند میان مسائل مختلف را نشان دهیم. پس در درجه اول باید برای ما روشن باشد که خصلت کاری که داریم انجام می دهیم چیست و چقدر فرصت داریم. آیا صرفاً یا عمدتاً می خواهیم تبلیغ کنیم، یا امکان ترویج هم هست؟

افشاگری های ما باید روشن و صریح و قاطع باشد

در میان مردمی که مرتباً توی سرشان زده اند به طور خودبخودی يك باور غلط رواج می یابد و به وسیله «دنیا دیده ها» تبلیغ می شود که: «آسه برو آسه بیا که گربه شاخت نزنه.» چنین درکی نه فقط در زندگی روزمره، بلکه به ویژه در شرایط بروز مبارزات توده ای، نقشی مخرب و فلج کننده بازی می کند. در جریان تبلیغ و ترویج کمونیستی خود از اهمیت این موضوع نباید غافل شویم که باید حق شورش و اعتراض را مرتباً به میان توده های مردم ببریم. ماهیت قوانین ظاهراً ثابت و غیر قابل تغییر حکومتی و فقهی و شرعی که توجیه کننده انقیاد و سرکوب ستمدیدگان است را برملا کنیم. غیر ضروری بودن و مشکل آفرین بودن دولت طبقاتی و تک تک نهادهایش برای مدیریت جامعه را نشان دهیم. به خصوص بی ثمر بودن راه های سازشکارانه و بیراهه های مسالمت آمیز را در پراتیک روزمره جامعه به توده ها گوشزد کنیم. و با انگشت گذاشتن بر نقشی که حق انحصاری طبقه حاکمه در استفاده از نیروی قهر سلاح برای به بند کشیدن و سرکوب مردم بازی می کند، این حقیقت را به هزار زبان ترویج و تبلیغ کنیم که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.»

جنایت های نظام به صدها شکل هر روز خود را نشان میدهد و ما باید آن ها را برای توده ها افشا کنیم. این افشاگری ها باید به شکلی زنده انجام شوند. ما باید بتوانیم ارتباطات درونی پدیده ها را بطور زنده نشان دهیم. باید این کار را با توجه به ادعاهای طبقه حاکم بر ایران و بورژوازی امپریالیستی انجام دهیم که اولی می گوید نظامشان یک نظام الهی است و دروازه ای است که بر روی پیوند نوع بشر با «ظهور مهدی موعود» برای رسیدن به رستگاری ابدی باز خواهد شد؛ و دومی می گویند بهتر از نظام سرمایه داری نمی تواند به وجود بیاید و این نظام به خاطر انطباقش با «طبیعت بشری»، جاودانه خواهد بود. ما نه تنها باید این ادعاها را به مسخره بگیریم بلکه با نشان دادن جنایت ها و بحران های این نظام ها، پوچ بودن این رستگاری و جاودانگی را نشان دهیم.

وقتی که توده ها بفهمند هیچ ضرورت یا هیچ تقدیر الهی و از پیش تعیین شده ای وجود ندارد که حکم به کارکرد این چینی جامعه بدهد، وقتی که بفهمند علت وجود این ستم ها سیستمی است که آن ها را مرتباً تولید و باز تولید می کند، وقتی که بفهمند يك رشته مناسبات اجتماعی و دستگاه سرکوب و ساختار حاکمیت است که این ستم ها را تقویت می کند، آنگاه خود را ملزم می بینند که دست به عمل بزنند. وقتی ببینند که اگر این نظام نبود این ستم ها هم نبود آنگاه خود را ملزم می بینند که وضع را عوض کنند. خلاصه کنیم، هنگامی که داریم افشاگری می کنیم مخاطبین ما باید بفهمند که ما داریم چه چیزی را افشا می کنیم. آنان باید ربط يك ستمگری خاص را با مسائل عام تری مانند مناسبات اجتماعی و ماهیت نظام ببینند.

بحث های ما به هر حال تحریک آمیز خواهد بود، پس بهتر است این کار را آگاهانه انجام دهیم!

ما هر حرفی بزنیم تحریک آمیز خواهد بود و خشم بخشی از مخاطب مان را بر خواهد انگیخت. علتش اینست که تجزیه و تحلیل کمونیستی و سیاست و راه حل کمونیستی، خلاف گرایش خودبخودی غالب در جامعه است. بنابراین اگر دیدید حرف هایی که در مورد ستمگری های موجود می زنید کسی را تحریک نمی کند بدانید که حتماً یک جای کار ایراد دارد! احتمالاً تحلیل ها و افشاگری هایتان آیکی شده است. احتمالاً نظام حاکم را عمیق و دقیق افشا نکرده ایم. احتمالاً به قلب تضادها نفوذ نکرده ایم و آن را به شکل ملموس و آشکار در برابر چشم مخاطبان خود ترسیم نکرده ایم. پشت مردم را از دهشت ها و آلودگی های حاکم نلرزانده ایم. بگذارید مثالی بزنیم: شاید نام مالکلم ایکس را شنیده باشید. او از رهبران انقلابی سیاهان آمریکا در دهه 1960 بود که سرانجام در جریان یک توطئه مشترک میان مرتجعان اسلامی جامعه سیاهان و اف بی آی به قتل رسید. وقتی که مالکولم ایکس با توده ها حرف می زد آنان را به لرزه در می آورد. او می گفت: ”دشمن شما را بازی می دهد. هر بار کلك می زند و شما گولش را می خورید. چون احمق هستید. انگار شعور ندارید. شما را هر بار به بیراهه می کشانند چون مغزتان کار نمی کند.“ و توده هایی که در سالن سخنرانی نشسته بودند یک زبان می گفتند: ”حق با توست.“ توده ها او را تصدیق می کردند، چون دو چیز را تشخیص می دادند: یکم اینکه حرف هایش واقعیت دارد. دوم اینکه این حرف ها از دهان کسی خارج می شود که طرف آن هاست. او قصد سرکوفت زدن به مردم را ندارد بلکه می خواهد ستمدیدگان را به هر ترتیب که شده بیدار کند. پس این مساله مهمی است که خود ما کجا ایستاده ایم و زمانی که داریم پشت توده ها را می لرزانیم، ما را در صف خود و پیشاپیش خود می بینند یا نه. به علاوه، حرف های ما باید چنان مستدل باشد که مخالفان مان را ناراحت کند. یعنی باید آنقدر منطقی باشد که حتی کسانی که از بحث های ما خوششان نمی آید نتوانند فقط ابراز خشم کنند. بلکه باید بگویند: ”اعتراف می کنیم در این حرف ها واقعیتی وجود دارد. من خوشم نمی آید، اما مرا به فکر می اندازد و از فکرش در نمی آیم.“

ادامه دارد.....

جمعی از فعالین کارگری(جافک)

مرداد ماه 89

j-f.blogfa.com

f-kargari.blogfa.com

kargaranfa@gmail.com